

مجموعه برای اینکه بدانم!





زمنی که نمی بینیم

می دانید؟

خشونت همیشه یک چشم کبود و دندان شکسته و دماغ خونی نیست
خشونت، تحقیر، آزار و گاهی یک نگاه است. نگاه مردی به یقه ی پایین آمده ی لباس زنی وقتی
که دولا شده و چایی تعارف می کند. نگاه برادری است به خواهرش وقتی در مهمانی بلند
خندیده. نگاهی که ما نمی بینیم. که نمی دانیم ادامه اش وقتی چشم های ما در مجلس نیستند
چیست. ترسی است که آرام آرام در طول زمان بر جان زن نشسته

خشونت بی کلام، بی تماس بدنی

مردی است که در را که باز می کند زن ناگهان مضطرب می شود، غمگین می شود.
نمی داند چرا. در حضور مرد انگار کلافه باشد. انگار خودش نباشد. انگار بترسد که خوب
نیست. که کم است. که باید لاغرتر باشد چاق تر باشد زیباتر باشد خوشحال تر باشد سنگین تر
باشد سکسی تر باشد خانه دارتر باشد عاقل تر باشد
خشونت، آن چیزی است که زن نیست و فکر میکند باید باشد.

خشونت آن نقابی است که زن می زند به صورتش تا خودش نباشد تا برای مرد کافی باشد
مرد می تواند زن را له کند بدون اینکه حتی لمس اش کند. بدون اینکه حتی بخواهد لهش کند .
این ارث مردان است که از پدران پدرانشان بهشان رسیده

خشونت، آزار و تحقیر
امتداد همان "مادرش را فلان ها، عمه اش را بیسار" هایی است (باعرض پوزش) که به شوخی و
جدی به هم و به دیگران می گوئیم

خشونت، آزار و تحقیر
همان "زن صفت" و "مثل زن گریه می کردی" هایی است که بچه های مان از خیلی کودکی یاد
می گیرند

خشونت، آزار و تحقیر
پله های بعدی نردبانی هستند که پله ی اولش
"با فلانی و بیساری معاشرت نکن"
چون...نمیدانم چی

"فلان لباس را نپوش" چون ... است
چون هایی که اسم شان می شود
"عشق"

عشق هایی که می شوند ابزار کنترل.
که منتهی می شوند به زنانی بی اعتماد به نفس، بی قدرت، غمگین، تحقیر شده، ترسان، وابسته،
تهدید به ترک شده و شاید کتک خورده که فکر می کنند همه ی زخم هایشان از عشق است. که
مرد عاشق ، زخم می زند و زخم بالاخره خوب می شود

خشونت، زنی است که زیر نفس های آغشته به بوی الکل مردش ، تظاهر به لذت می کند و فکر
می کند قاعده ی بازی همین است. خشونت توجیه آزار روحی، کلامی، جسمی و جنسی مردی
است که مست است. مستی انگار عذر موجهی باشد برای نا موجه ترین رفتارها

می دانید؟

کتک بدترین نوع خشونت علیه زنان نیست. کبودی و زخم و شکستگی خوب می شوند. قدرت و شادابی و باور به خویشی که از زن در طول ماهها و سالها گرفته می شود گاهی هیچ وقت، هیچ وقت، ترمیم نمی شود

خشونت، دست سنگین پدری است که بر صورت دخترک ۹ ساله اش بلند می شود اما هرگز فرود نمی آید

خشونت، گردنکشی برادری است که نگاه پسرک معصوم همسایه را کور می کند و خواهر را نا امید می کند از عشق پاک و دیوار به دیوار همسایگی

خشونت، آروغ زدن های شوهر است به جای دستت درد نکند برای دستپخت عالی یک صبح تا ظهر حبس شدن در آشپزخانه

خشونت، قانون نابرابر حق قیومیت پدربزرگی است که در فقدان پدر، صاحب بلامنازع نوه ی پسری اش می شود بی این که حضور مادر در جایی دیده شده باشد

خشونت، حق ارثی است که پس از مرگ پدر به تو داده می شود، نیم آن چیزی که برادرت می گیرد و تازه منت بر سرت می گذارند که نان آور خانه ات دیگری است و...این رفتار در جامعه همچنان ادامه دارد

"تهمینه میلانی"



مردم قدرشناس

مرحوم حبیب یغمایی تعریف میکرد: در دوره رضا شاه که عزاداری و سینه زنی و قمه زنی ممنوع شده بود؛ یک روز ملک الشعراء بهار به مرحوم شوکت الملک - امیر بیرجند - گفته بود: الحمدلله ولایت شما هم برق دارد؛ هم آب دارد؛ هم مدرسه دارد؛ هم سالن نمایش دارد؛ همه چیز هست؛ اینکه بعضی ها هنوز شکایت میکنند دیگر چه می خواهند؟
مرحوم شوکت الملک گفته بود: آقا! اینها برق نمی خواهند. اینها محرم میخواهند.

اینها مدرسه نمی خواهند؛ روزه خوانی میخواهند. کربلا را به اینها بدهید همه چیز به آنها داده اید

!*****

حبیب یغمایی متعلق به کوره دهی بود بنام
"خور"

که خیلی به آنجا عشق میورزید.

در آنجا درمانگاه و کتابخانه و مدرسه ای ساخت و برای آبادانی آنجا جلوی هر کس و ناکسی ریش به خاک مالید و زانو زد. مهمتر اینکه کتابخانه ای درست کرد و همه کتاب های خطی اش

را که در تمام عمر آنها را با خون دل جمع کرده بود به آنجا منتقل ساخت و وصیت کرد بعد از مرگش او را در آنجا دفن کنند اما میدانید مردم قدر شناس همان سامان با جنازه اش چه کردند ؟ وقتی پیکر رنج کشیده او با کاروان استادان و شاگردانش (از جمله دکتر اسلامی ؛ دکتر باستانی پاریزی ؛ دکتر زرین کوب ؛ سعیدی سیرجانی و بسیاری دیگر از چهره های نامدار وطن مان) به روستای خور برده شد ؛ همان کودکانی که در مدرسه یغمایی درس میخواندند و همان مردمی که در درمانگاهش درد های خود را درمان کرده بودند ؛ به فتوای آخوندک ابله همان روستا ؛ دامن شان را پر از سنگ های درشت تر از فندق و کوچک تر از گردو کردند تا جنازه این خدمتگزار به فرهنگ ایران را سنگباران کنند . و دردناک تر اینکه پس از دفن جنازه حبیب یغمایی ؛ فرزندانش دو سه روزی در مقبره اش خوابیدند و کشیک دادند مبادا آن پیکر بیگناه را از زیر خاک در بیاورند و به لاشخور ها بدهند ! متأسفانه تاریخ میهن ما از این ناسپاسی ها و قدر نا شناسی ها داستان های بسیار دارد .

کسانیکه نمی خوانند، تصور می کنند می دانند .



بدترین نوع بیسواد، بیسواد سیاسی است؛ وی کور و کر است. درک سیاسی ندارد و نمی‌داند که هزینه‌های زندگی از قبیل قیمت نان، مسکن، دارو و درمان همگی وابسته به تصمیمات سیاسی هستند. او حتی به جهالت سیاسی خود افتخار کرده، سینه جلو می‌اندازد و میگوید که...: "از سیاست بیزار است". چنین آدم سبک مغزی نمی‌فهمد که بی‌توجهی به سیاست است که زنان فاحشه و کودکان خیابانی می‌سازد، قتل و غارت را زیاد می‌کند و از همه بدتر بر فساد صاحبان قدرت می‌افزاید...

برتولت برشت



نقشه راه موفقیت - قوانین موفقیت

نخستین قانونی که هر انسان موفق بر روی آن تأکید دارد این است که موفق بودن و ثروتمند بودن هم معنی نیستند. انسان موفق را با نشانه‌های دیگری میتوان شناخت. اگر به ریشه کلمه‌ها توجه داشته باشیم متوجه می‌شویم که «موفق» و «موافق» از یک ریشه اند. انسان موفق کسی است که «موافق» و «در راستای» اصول و ارزشهای خود زندگی میکند. این انسان ممکن است داراییهای زیادی داشته باشد یا هیچ چیز نداشته باشد. موفق بودن یک ویژگی رفتاری و شخصیتی است. اما ثروتمند بودن یک رویداد در زندگی هر انسان است. انسان ثروتمند ممکن است در هر لحظه ثروت خود را از دست بدهد اما انسان موفق اگر شکست هم بخورد، همچنان موفق است. اگر معیار ما برای رشد و موفقیت ثروت بود، حافظ در زمانی که شعر مینوشت، ادیسون در زمانی که برای هزارمین بار در اختراع لامپ شکست میخورد، ولتر در زمانی که به خاطر نمایشنامه‌های انتقادیش مجبور بود شبانه در لباس گدایی از شهر خود به شهر دیگر بگریزد، شکست خورده محسوب میشدند.

اگر پای صحبت مدیران موفق بنشینیم میبینیم که جای آنکه در پی ثروت باشند، در تلاش برای بهبود مهارتها و تواناییهای خود بوده اند. بدیهی است که اگر تمام توان و انرژی خود را صرف بهبود قابلیت‌های خود کنیم، رشد و ثروت نیز به همراه آنها خواهد آمد.

بنیانگذاران گوگل میگویند که از زمان دانشجویی، به دنبال روش و الگوریتم‌هایی برای جستجوی سریع و دقیق در میان انبوهی از اطلاعات بوده اند. آنها در آن زمان به ثروت آفرینی و پولدار شدن فکر نمی‌کردند و فقط میکوشیدند بهترین روش جستجو را کشف کنند. شاید بتوان گفت: «موفقیت حاصل ثروت نیست. بلکه ثروت، محصول جانبی موفقیت است».

قانون دیگری نیز وجود دارد که از هر انسان موفق‌تری خواهد شنید: برای موفقیت، راه میان‌بر وجود ندارد. مهم نیست در چه مقطعی از تاریخ و در چه بخشی از جغرافیای جهان حضور داشته باشید. همیشه افرادی را میبینید که بدون آنکه شایستگی داشته باشند، به ثروتهای قابل توجه دست یافته اند. هستند کسانی که با دیدن این انسانها میگویند: نظام دنیا عادلانه نیست و شانس بیش از هر چیز دیگری در سرنوشت دخیل است و تلاش کردن بیهوده و بی ثمر است. اما با آنچه گفته شد باید به خاطر داشته باشیم که این افراد شاید «ثروتمند» باشند اما الزاماً «موفق» نیستند. هر نوع تغییر کوچک سیاسی یا اقتصادی میتواند آنها را از بالاترین قله‌ها پایین بکشانند. در حالی که برای قایق انسانهای موفق، در هر شرایطی باد موافق خواهد وزید.

قانون مهم دیگر این است که چیزی به نام شانس وجود ندارد. انسان خوش شانس و بدشانس نداریم. انسان موفق و ناموفق داریم. انسان موفق کسی است که در مسیر موفقیت گام بر میدارد. شاید امروز هنوز با معیار بسیاری از اطرافیان تا موفقیت فاصله بسیار زیادی دارد، اما همچنان در رفتار و تفکر او میتوان موفقیت را دید: دانشجویی که تا نیمه‌های شب، سر در کتاب فرو برده و در انبوه واژه‌ها و عبارات، راه رشد و پیشرفت خود و کشورش را می‌جوید. هنرمندی که با زحمت، هزینه قلم و رنگ و کرباس را تأمین میکند و زمانی که همه در خوابند، می‌کوشد به اعجاز ترکیب رنگها، تصویری زیباتر از دنیا را به اهل دنیا ارائه کند. عکاسی که شاید نتوانسته حرفه‌ای‌ترین دوربین را تهیه کند اما با دوربین ارزان قیمت خود، در گوشه یک پارک، در جستجوی سوژه‌ای مناسب عکاسی می‌گردد، همگی در مسیر موفقیت هستند. شاید به همین دلیل توماس جفرسون زمانی گفته بود: «من به شدت به شانس معتقدم و فکر میکنم هر چه بیشتر تلاش کنم شانس بیشتری دارم!»

قضاوت دیگران، معیار موفقیت نیست. باید یک واقعیت را بپذیریم و آن این است که انسانهایی که در اطراف ما حضور دارند، آخرین کسانی هستند که موفقیت ما را تأیید میکنند. عموم انسانها، آموخته اند که «راه حل های متوسط و عمومی» را برای زندگی انتخاب کنند و همین راه حل ها را به دیگران نیز تجویز کنند. از نظر بسیاری از اطرافیان ما، تنها راه موفقیت، رفتن به دانشگاه است و در دانشگاه نیز فقط سه رشته تحصیلی برای موفقیت وجود دارد: پزشکی، مهندسی و حقوق! و در این رشته ها هم فقط یک سطح تحصیلی مفید است و آن هم دکتراست!

اما زمانی که در میان مدیران جامعه و انسانهای موفق جستجو میکنیم، بسیاری از آنها را مبینیم که یا فرصت تحصیلات رسمی دانشگاهی را نداشته اند یا اگر داشته اند در رشته های کاملاً متفاوتی بوده است. رابرت فراست زمانی در یکی از شعرهایش اشاره کرده بود که اگر در جنگلی گرفتار شوم و دو راه پیش روی من باشد، از راهی میروم که کمتر پاخورده و پیموده شده باشد. شاید در جنگل این کار بهترین راه حل نباشد! اما مدل ذهنی انسانهای موفق در مسیر زندگی، این روش انتخاب را تأیید میکند.

برای انسان موفق، شکست وجود ندارد! همگی جمله ادیسون را شنیده ایم. زمانی که هزارمین تلاش او در اختراع لامپ ناکام ماند گفت: «من شکست نخورده ام! من هزار راه مختلف کشف کرده ام که به اختراع لامپ منتهی نمیشود!». همچنین شنیده ایم زمانی که آزمایشگاه بزرگ او با تمام تجهیزات و نتایج مطالعات و تحقیقات آتش گرفت، ادیسون در کناری ایستاده بود و خونسرد به شعله ها نگاه میکرد. وقتی فرزندش شتابزده از سمتی به سمت دیگر میدوید گفت: «پسرم! نگاه کن! شاید در تمام عمر خود فرصت نکنی آزمایشگاهی به این حد مجهز را در حال سوختن ببینی!». انسانهای موفق، فقط به حرکت رو به جلو فکر میکنند. مهم نیست شرایط محیطی با آنها مساعد باشد یا نه. مهم نیست همه اتفاقات خوشایند باشند یا نه. آنها با پشتکار، مسیر پیشرفته را ادامه میدهند...